

جنبش کارگری ایران و درس‌هایی از کمیسیون‌های کارگری اسپانیا



فعالان جنبش کارگری (کندوکاو سابق)

فهرست

مقدمه

آغاز جنبش نوین کارگری اسپانیا

کمیسیون های کارگری

خیانت حزب کمونیست

ضمیمه:

نگاهی گذارا به اخلاق غیر کارگری

منبع: کندوکاو شماره ۷ بهار ۱۳۵۷

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴

جنبش کارگری ایران و درس‌هایی از کمیسیون‌های کارگری اسپانیا

مقدمه

یکی از ضعیف‌ترین حلقه‌های زنجیر امپریالیزم در دوران کنونی کشورهایی هستند که سرمایه‌داری در آن‌ها نه بر اساس رشد ارگانیک تولید کالایی (و نیازهای عینی طبقه‌ی نوظهور بورژوازی) بلکه بر اساس واردات صنایع و ماشین‌آلات از کشورهای امپریالیستی (مطابق با نیازهای مبرم مرحله‌ی فعلی امپریالیزم) و زیر نفوذ و حمایت مستقیم دیکتاتوری‌های پلیسی کم و بیش متکی بر امپریالیزم در حال رشد است. از قبیل کشورهای آمریکای لاتین. و از جمله ایران. تنش‌های شدید و مداوم اقتصادی و اجتماعی که طی همین دهه‌ی اخیر در تمام این کشورها مشاهده شده است حاکی از بحران‌های شدید درونی آن‌هاست. ویژگی این بحران‌ها از ویژگی رشد سرمایه‌داری در این کشورها ناشی می‌شود. اگر انکشاف ارگانیک سرمایه‌داری (که در غرب صورت گرفت) همراه با رشد خود طبقه‌ی بورژوازی را نیز به وجود آورد که حاضر بود جسورانه با ناهنجاری‌های حاصل از رشد سرمایه‌داری و محدودیت‌های روبنایی بر آن مبارزه کند و برای از میان برداشتن آن‌ها دست

به اصلاحات جسورانه اقتصادی و سیاسی (و حتی انقلاب های متعدد) بزند، رشد اینگونه سرمایه داری چنین طبقه ای را ایجاد نمی کند. علت این مسأله صرفاً ضعف کمی و اقتصادی بورژوازی نیست، بلکه شرایط انفجاری، و قدرت نسبی طبقه ی کارگر در این کشورها باعث می شود که هر حرکت دموکراتیکی مجرائی برای باز شدن مبارزات رادیکال توده های عظیم باشد. بدین ترتیب در این کشورها برخلاف کشورهای سرمایه داری پیشرفته بورژوازی و پرولتاریا از همان اول درد و سوی سنگر قرار دارند و بورژوازی خصلتی سراپا ارتجاعی دارد. پس ناهنجاری های حاصل از رشد سرمایه داری، در این کشورها، حل نشده باقی مانده بر روی هم انبار می شوند. تجمع آنها نه تنها باعث بحران های اجتماعی غیرقابل تحملی می شود، بلکه خود رشد آتی سرمایه داری را دچار ناهنجاری های بیش تر و تحمل ناپذیرتری می سازد.

در چنین شرایطی تنها طبقه ای که رسالت رهبری جنبش اجتماعی برای از میان برداشتن ناهنجاری ها و بازکردن راه برای رشد نیروهای مولده را دارد طبقه ی کارگر است. ولی واضح است اگر طبقه ی کارگر بتواند آنگنان قدرت سیاسی پیدا کند که دست به اصلاحات انقلابی برای حل تضادهای حاصل از رشد سرمایه داری بزند، این اصلاحات را در چارچوب سرمایه داری متوقف نخواهد کرد. پس در مقابل چنین جوامعی دو راه وجود دارد: یا انقلاب آشکارا ضدسرمایه داری، تحت رهبری طبقه ی کارگر. یا نوعی مانور. دموکراتیزه شدن و لیبرالیزه شدن رژیم، به مثابه عقب نشینی در مقابل مبارزه ی طبقه ی کارگر و توده های زحمتکش. اینکه کدام یک از این دو راه در پیش گرفته

شود و تا کجا به پیش برود. در تحلیل نهانی بستگی به آگاهی، سازماندهی و مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر دارد. ولی اشکال کار دقیقاً همینجاست.

همان شرایطی که این کشورها را، از لحاظ عینی، حلقه‌های ضعیف امپریالیزم در دوران کنونی می‌سازد، وحدت، بسیج، و سازمانیابی طبقه‌ی کارگر در بطن جامعه را، درون سازمان‌های سندیکائی غلنی کم و بیش دموکراتیک، غیرممکن می‌سازد. فقدان سندیکاهای آزاد طبقه‌ی کارگر را برای مدت زیادی در حالت متمیزه و غیرمتشکل نگاه می‌دارد (امری که از کارآنی مبارزه‌ی طبقاتی آن شدیداً می‌کاهد)، و به سازماندهی جنبش کارگری خصوصیاتی می‌دهد که با معیارهای سازماندهی سنتی طبقه‌ی کارگر آنطور که در کشورهای پیشرفته غربی می‌شناسیم کاملاً ارز یافتنی نیست.

در واقع تکوین جنبش کارگری در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته در محیط جنبش‌ها و انقلاب‌های بورژوا-دموکراتیک صورت گرفت. طبقه‌ی کارگر، که همراه با بورژوازی وارد مبارزه سیاسی شده، و سازمانیافته بود، بلافاصله از این سازمانیابی برای احقاق حقوق صنفی خود در مقابل بورژوازی استفاده کرد و با استفاده از شرایط انقلابی و شرایط دموکراتیک حاصل از انقلاب توانست در بطن جامعه‌ی بورژوازی تشکیلات با ثبات و وسیعی، یعنی سندیکاهای کارگری را، ایجاد کند، که بخش عظیم طبقه‌ی کارگر را دربر گرفته و سازمان می‌دهد.

واضح است که آن شرایط عینی که در بالا آوردیم تحت دیکتاتوری پلیسی رژیم‌های مورد بحث ما موجود نیست، و در چنین شرایطی نمی‌توان انتظار به وجود آمدن جنبش وسیع و مدوام طبقه‌ی کارگر و سندیکاهای کارگری از نوع بالا را داشت. در این زمینه آنچه وجود دارد از یک طرف سندیکاهای

عمودی (سندیکاهای زرد یا سندیکاهای پلیسی) هستند که خود این رژیم ها، تحت کنترل مستقیم پلیس سیاسی ایجاد می کنند، تا بتوانند به منظور کنترل و بسیج طبقه ی کارگر در چارچوب چنین رژیم هایی از آن استفاده کنند. و از طرف دیگر بجای جنبش وسیع و متشکل طبقه ی کارگر نیز بطور کلی می توان گفت اعتصاب های کم و بیش پراکنده ای وجود دارند که بطور مخفی سازمان داده می شود. درست است که این اعتصاب ها گهگاه، و در تحت شرایط پیشامدی ویژه ای وسعت می گیرند و تبدیل به جنبش وسیع، رادیکال و نیرومندی می شوند، ولی از آنجا که این مبارزات عموماً، توسط سازمان های خود طبقه ی کارگر، در برنامه یک روند درازمدت قرار ندارند، و بدین دلیل به هم مربوط نیستند نمی توان نام جنبش کارگری به معنای واقعی کلمه بر آن ها نهاد.

آنچه در بالا در مورد جنبش کارگری تحت چنین رژیم هایی گفته شد عموماً صحیح است. یعنی تا زمانی که طبقه ی کارگر شکل مناسب تشکیلاتی برای سازمان دادن و به هم پیوند دادن مبارزات خود و هدایت و رهبری صحیح مبارزه در شرایط ویژه ای ملی و محلی را پیدا نکرده است، تشکیلات مخفی قادر به انجام این وظیفه نیستند. چون جنبش کارگری اساساً جنبشی توده ای است و احتیاج به وسعت عمل دارد. شرایط مخفی اجازه تحقق چنین وسعت عملی را نمی دهد^۱. قواعد و دیسپلین مخفی کاری هیچ وجه مشترکی با قواعد جنبش ها و سازمان های توده ای ندارد. و به ناچار محدود به دسته ها و شاخه های محدودی، بدون رابطه ی مستقیم با یکدیگر می شود.

^۱ - البته این جا مقصود سازماندهی حزبی نیست، که تحت چنین شرایطی باید شدیداً مخفی باشد.

تشکیلات لازم برای هدایت مبارزه در شرایط دیکتاتوری فاشیستی یا پلیسی - که باید مانند همه‌ی سازمان‌های کارگری نماینده تمامیت یا بخش عظیمی از طبقه‌ی کارگر باشند- اولاً فقط در دوران برخاست جنبش کارگری است که می‌توانند بطور علنی ظاهر شوند، چون در دوران رکود جنبش شرایط خفیان پلیسی هر سازمان علنی یا حتی نیمه علنی را از بین می‌برد. ثانیاً باید چنان انعطاف پذیر باشند که هم بتوانند کار مخفی را با کار علنی با استفاده از امکانات محدود کار علنی - که برخی وجود دارند و برخی حاصل برخاست جنبش کارگری هستند- توأم کند و هم بتواند در مدت کوتاهی ظاهر شوند، عمل کنند، و سریعاً بسط یابند، و در شرایط عقب نشینی فوراً منقبض و مخفی شوند. واضح است تشکیلات سندیکائی، با برنامه و اساسنامه و شرایط عضوگیری و بوروکراسی عریض و طولیشان کم تر از هر شکل سازماندهی دیگری شرایط بالا را داراست.

آغاز جنبش نوین کارگری اسپانیا

اعتصاب‌های عظیم سال ۱۹۶۲ در اسپانیا، همراه با ظاهر شدن کمیسیون‌های کارگری مظهر یک تحول کیفی در جنبش کارگری اسپانیا تحت رژیم فاشیستی فرانکو بود- تحولی که در طی دو دهه‌ی طولانی از پایان جنگ داخلی (۱۹۳۹) تا سال ۱۹۶۲ تکوین یافته بود. و سرآغاز یکی از نادرترین تجربیات جنبش جهانی طبقه‌ی کارگر، یعنی جنبش طولانی و مداوم کارگری در شرایط حکومت فاشیستی را نشانه زد.

تسلط فاشیزم بر اسپانیا خود یکی از فجیع ترین و تأثرانگیزترین شکست های جنبش کارگری و بازتاب کننده ی یکی از بیشرمانه ترین نمونه های خیانت های استالینیزم است. بعد از انقلاب اکتبر در هیچ کجا جنبش خودانگیخته طبقه ی کارگر آنچنان سریع برنخاسته بود و به چنان وسعت و عمقی نرسیده بود. در هیچ کجا مخالفت پیشگامان طبقه با سیاست های ضدانقلابی رهبران رفورمیست آنقدر رشد نکرده بود. هرگز طبقه ی کارگر این چنین فداکارانه بدون اسلحه به پیشواز دشمن مسلح نرفته بود. در شرایطی که رهبران احزاب کمونیست کلیدهای انبارهای عظیم اسلحه را، که از مسکو وارد شده بود، در دست داشتند. در این انقلاب خیانت تاریخی استالینیزم به همان اندازه ی رادیکالیزم و وسعت جنبش برجسته شد. در اینجا دیگر ابزار خیانت به تزلزل در مقابل بورژوازی، خودداری از مسلح کردن کارگران، و مخالفت و ضدیت با هر اقدام و ابتکار انقلابی توده ها (از قبیل پس گرفتن زمین ها از دهقانانی که بطور خودانگیخته دست به اصلاحات ارضی زده بودند) محدود نشد. اگرچه همین تزلزل و ضدیت یکی از عوامل اصلی سرخورده شدن خرده بورژوازی از رهبری کارگری و گرد آمدن آن ها زیر پرچم فرانکو بود. بلکه به همان نسبت که جنبش کارگری، با انرژی و پیگیری خستگی ناپذیرش چارچوب های تنگ رفورمیستی را می شکست مخالفت رهبران جنبش با خود جنبش خشن تر و آشکارتر می شد. غیرقانونی کردن سازمان های چپ مستقل از حزب کمونیست، توسط رهبران حزب کمونیست و کشتار عده ی زیادی از رهبران آن ها به دستور رهبران حزب کمونیست فقط نمونه هائی است از این خیانت. شکست فجیع طبقه ی کارگر و پیروزی قاطعانه ی فرانکو در جنگ داخلی تعجب آور نیست.

بدون در نظر گرفتن این شکست تاریخی، درک اشکالات آغاز نوین جنبش کارگری و چگونگی آن امکان ندارد. استقرار دیکتاتوری فاشیستی با متلاشی شدن کامل تمام سازمان های کارگری و معدوم شدن تقریباً کلیه ی کادرها و مبارزین جنبش همراه بود. رکود کامل حاصل از این شکست سال های طولانی (بیش از ده سال) حکمفرما بود. در طی ده سال بعد از پیروزی فرانکو حتی یک اعتصاب مهم هم صورت نگرفت. مبارزین کمونیست، سرخورده از سیاست های فرصت طلبانه حزب کمونیست، و در مقابل رکود جنبش خودانگیخته ی طبقه ی کارگر به مبارزه ی چریکی روی آوردند، تا مگر با جانبازی های قهرمانانه خود حرکتی در طبقه ی کارگر ایجاد کنند. این جنبش اگر چه رفته رفته وسعت قابل توجهی پیدا کرد ولی در رابطه با هدف خود کوچک ترین موفقیتی کسب نکرد. تا سال ۱۹۴۷ حتی یک اعتصاب مهم هم اتفاق نیفتاد. ناتوان از پیوند دادن مبارزات خود با مبارزات طبقه ی کارگر جنبش چریکی به ناچار منزوی شد. و با شروع تشدید خفقان فاشیستی، که فرانکو در سال های ۴۷- ۱۹۴۵ با استفاده از آتمسفر ارتجاعی که بعد از جنگ در اروپا حاکم شده بود و سیاست ضدکارگری "جنگ سرد" ویژگی نمای آن بود- در سراسر اسپانیا به راه انداخت ضربه ی نهائی و تعیین کننده را بر این جنبش وارد آورد.

ولی این پندار، این آرزوی دیرینه ی بورژوازی از بدو پیدایش اش، که می توان طبقه ی کارگر را به کمک سرکوب و خفقان وحشیانه فاشیستی برای همیشه خاموش کرد، در واقع پندار خامی بیش نیست و بورژوازی همواره بعد از دست یازیدن به این روش، هر دفعه بیش تر از دفعه ی قبل، به خام بودن این پندار پی برده است. شرایط سرکوب فاشیستی اگر چه پیکار کارگری

را پراکنده و بدون پیوند درونی با هم می کند، و از این لحاظ توازن قوا را به نفع بورژوازی تغییر می دهد، ولی از طرف دیگر مضار خود را هم دارد که در مرحله ای بر مزایایش غلبه می کند. چون روش سرکوب بی مهابای هر اعتصاب یا مبارزه ی کارگری، سرکوبی که گهگاه ناچاراً شکل مسلحانه و کشتار به خود می گیرد، نه تنها هر مبارزه ی کارگری را شدیداً رادیکال و سیاسی می کند، و آگاهی سیاسی طبقه ی کارگر را به سرعت بالا می برد. بلکه بعد از آنکه سطح مبارزه از مرحله ی معینی بالاتر رفت به معنای آتمسفر جنگ داخلی و حکومت نظامی دائمی است. به علاوه وقتی خصلت وحشیانه ی این سرکوب از حد معینی بگذرد (که خود بستگی به بالا رفتن سطح مبارزات دارد) تأثیر یک چنین سرکوبی بر روحیه ی کارگران، بعد از هر مبارزه، چنان آتمسفر سرخوردگی ایجاد می کند که بازده کار عملاً به حد قابل توجهی پائین می آید، بدون اینکه بورژوازی بتواند کاری در مقابل آن بکند. چنین وضعی بعد از مرحله ای تحمل ناپذیر خواهد بود. طبقه ی کارگری که آگاهی طبقاتی اش شروع به تکامل و رشد کرده است همچون دشمن عمده و تنها دشمن آشتی ناپذیر رژیم دیکتاتوری وارد مبارزه می شود. ولی دشمنی را که عالی ترین مقام را در فرایند تولید دارد نمی توان صرفاً به زور (حتی اگر این زور، زور منظم ترین، بیرحم ترین و بی مهاباترین، ابزار سرکوب باشد) از میدان به در کرد. چنین دشمنی به ناچار وارد محاسبات طبقه ی حاکمه در تعیین سیاست های خود می شود: وی را وادار به عقب نشینی می کند. عقب نشینی هائی که در ابتدا نه تنها بسیار محدود بلکه اغلب نیرنگ بازانه و جعلی اند. اغلب هزاران تله ی جورواجور و رنگارنگ در اطرافشان کار گذاشته شده است. مضمون این عقب نشینی عبارتست از ایجاد ابزار، و اتخاذ

روش هائی برای مهار کردن، و مهمیز زدن به پیکار کارگری، به عوض سرکوب وحشیانه‌ی آن، این ابدأ بدان معنی نیست که سرکوب از میان می‌رود بلکه بدان معنی است که سعی می‌شود تا آنجا که ممکن است جنبش کارگری را با روش‌های دیگر مهار کرد، و آن را در مجاری بی‌ضرر و بی‌خطری انداخت.

چنین ابزاری اغلب سندیکا‌های پلیسی و زرد است، که تحت کنترل مستقیم پلیس مخفی ایجاد می‌شوند. هدف این سندیکاها ادغام کارگران در سیستم و ایجاد این توهم است که دولت در واقع حاضر است به خواست‌های آن‌ها گوش بدهد و نمایندگان آن‌ها را بپذیرد و خلاصه اینکه دولت طرفدار آن‌هاست. و اگر کارگران از طریق صحیح سندیکائی خواست‌های خود را مطرح کنند به آن‌ها رسیدگی می‌شود و احتیاجی به جنگ و دعوا نیست. دوروبر این سندیکاها هزاران جور تله‌های رنگارنگ تعبیه شده‌اند که یکی از آن‌ها هر چه آلوده‌تر کردن تجمعات کارگری با مأمورین پلیس مخفی و آتمسفر پلیسی است. و از این طریق شناختن و دستچین کردن فعال‌ترین و آگاه‌ترین کارگران برای از میان برداشتن فوری آن‌ها در لحظات حاد شدن مبارزه و خفه کردن هر مبارزه‌ای بدین طریق.

فرانکو نیز، همراه با شروع مبارزات کارگری، سندیکا‌های عمودی زرد را، همچون مظهر مادی عوامفریبی‌های روزانه‌اش ("عدالت اجتماعی"، "احترام به حقوق زحمتکشان" و مزخرفات دیگری که خوب می‌شناسیم) تأسیس کرد. این سندیکاها دو طبقه داشت. یکی *Linea de Mandos* که مرکب از یک کمیته‌ی اجرائی انتصابی بود که مستقیماً مأمورین دولت فاشیستی بودند و *Linea electiva* که مرکب از نمایندگان کارگران در سطح کارخانه‌ها و

اصناف مختلف بود. مذاکرات توسط کمیته‌ی اجرایی انتصابی صورت می‌گرفت. ولی ترجیح داشت که این کمیته قبل از مذاکرات با اعضا Linea electiva مشورت کند. شیوه های انتخابات این طبقه زیرین سندیکاها هم احتیاجی به توصیف ندارد.

حزب کمونیست، که بعد از شکست انقلاب کلیه‌ی کادرهای مبارزش معدوم شده و به بی عملی مفرط افتاده بود، و صرفاً سر خود را با فحش دادن به جنبش چریکی گرم می‌کرد، همراه با نضج گرفتن سندیکاهاى زرد سیاست فرصت طلبانه‌ی در قبال آن‌ها اختیار کرد. یعنی اینکه چون سندیکاهاى مخفی وسعت کافی برای سازمان دادن مبارزه را نمی‌توانند به دست آورند، کارگران می‌باید، با استفاده از امکانات قانونی، سندیکاهاى زرد را تبدیل به پلاتفرم خود کرده و تقاضاهای خود را از آن طریق مطرح کنند. این سیاست عملاً فرقی با سیاست خود فرانکو در قبال سندیکاها نداشت^۲. چون تنها هدف رژیم فرانکو از ایجاد سندیکاها این بود که کارگران به این امید واهی که می‌توانند از این سندیکاها به منظور احقاق حقوق خود استفاده کنند، سعی کنند پیکار صنفی خود را در این مجاری تحت کنترل پلیس سازمان دهند. تبلیغات کارگری رژیم فرانکو در واقع حول همین مسأله (تشویق کارگران به استفاده از سندیکاهاى دولتی برای طرح حقوق خود) دور می‌زد. خوشبختانه نفوذ حزب کمونیست در آن دوره آنچنان نبود که مواضع فرصت طلبانه اش

^۲ - می‌گوئیم سیاست حزب کمونیست نه موضع حزب کمونیست. واضح است که موضع حزب کمونیست در رابطه با سندیکاها این بود که این سندیکاها پلیسی و ارتجاعی اند، ولی موضع رژیم چنین نبود. ضمناً شباهت زیاد این سیاست با سیاست فعلی حزب توده شایان توجه است.

بتواند، مانند دوران انقلاب، ضریبات قاطع و تعیین کننده ای به جنبش کارگری بزند.

موضع خود کارگران در رابطه با سندیکاهاى زرد کاملاً با موضع حزب کمونیست متفاوت بود. و موضع صحیح آن ها به رغم دخالت های مداوم و ضدانقلابی حزب کمونیست به مبارزه و سازماندهی مستقل طبقه کمک بسیاری کرد. این درست است که اکثریت طبقه ی کارگر در شرایط دیکتاتوری و پراکندگی مبارزه که اجازه ی هیچ سازماندهی مداومی را نمی داد به سمت سندیکاهاى زرد کشیده شدند ولی توجیه و علت آن ها برای شرکت در این سندیکاها کاملاً متفاوت با نغمه های فرصت طلبانه حزب کمونیست بود. آن ها علیرغم نفرت عمیق طبقاتی خود و بدون هیچ توهمی درباره ی اینکه این سندیکاها متعلق به چه طبقه ای و در خدمت چه کسی هستند در آن شرکت کردند، چون در آن شرایط راه دیگری برای متشکل شدن (نه مبارزه) نداشتند. بنابر این در تحلیل نهانی شرکت خود را در واقع وسیله ای (نه هدف) برای سازماندهی خود و ارتقاء مبارزات مستقل خود می دیدند. در واقع علیرغم آتمسفر پلیسی سندیکاها کارگران اینجا و آنجا موفق می شدند نمایندگان خود را انتخاب کنند. واضح است که نمایندگان این سندیکاها، حتی اگر فرداً نمایندگان خود کارگران باشند نه می توانند و نه امکان این را دارند که از طریق این سندیکاها قدمی در راه منافع کارگران بردارند. این سندیکاها بدین منظور ساخته نشده اند. نقش مثبتی که این نمایندگان می توانند ایفا کنند - به جز افشای نقش پلیس در سندیکاها و شیوه های کثیف رژیم در انتخابات و ارتقاء آگاهی کارگران از این طریق - این است که کارگران پیشگام و انقلابی که می توانستند به نحوی از سوراخ سمبه ها و تله های انتخابات سندیکائی رد

شده و به سمت نمایندگی انتخاب شوند بهترین امکانات را برای برقراری رابطه با توده‌ی کارگران جلب و اعتماد آن‌ها و کمک به کار مخفی سازمان دادن مستقل آن‌ها داشتند. فراموش نکنیم در عین حال نقطه ضعف موقعیت‌اشان هم همینجا بود: به آسانی شناخته می‌شدند.

همین امر باعث روشن شدن بیش‌تر کارگران در مورد سندیکاهای زرد گشت. در فوریه سال ۱۹۵۱ یک حرکت وسیع توده‌ای در اسپانیا در اعتراض به بالا رفتن نرخ اتوبوس با امتناع مردم از استفاده از سرویس‌های اتوبوس آغاز شد. این حرکت، بعد از برخورد با پلیس و مبارزه قهری شدید - آتش زدن مغازه‌ها و غیره - به یک جنبش وسیعی تبدیل شد که طبیعتاً عده‌ای از کارگران را هم دربر گرفت. در این شرایط آن نمایندگان کارگران، که با انتخاب شدن به سمت نمایندگی، در میان توده‌ی کارگران شناخته شده بودند - به کمک ارتباطات مخفی و حزبی و غیره - با استفاده از اوضاع مساعد دست به سازمان دادن اعتصابی زدند که تبدیل به یک اعتصاب عمومی وسیع در سطح بارسلون گشت (اولین اعتصاب عمومی در بارسلون، اولین اعتصاب عمومی آگاهانه، و دومین اعتصاب عمومی بعد از شکست انقلاب اسپانیا). از این مهم‌تر این اعتصاب به علت ماهیت آگاهانه‌اش، و تبلیغات وسیعی که در اطرافش شد، و با استفاده از محیط مناسب، منجر به تظاهرات وسیعی در مرکز شهر و اعتصابات وسیعی در باسک، پامپلون، و مادرید گشت. عکس‌العمل وحشیانه‌ی رژیم فرانکو اگر چه توانست اعتراضات و تظاهرات توده‌ای را خفه کند ولی تأثیر آن بر اعتصابات و مبارزات کارگری کاملاً معکوس بود. گروه‌ها و نیروهای مخفی که با آغاز موج وسیع و طولانی اعتصابات وارد مبارزه‌ی عملی در پیوند با کارگران شده بودند، دست در دست

نمایندگان شناخته شده‌ی طبقه‌ی کارگر، نه تنها توانستند تداوم مبارزات را حفظ کنند، بلکه باعث شدند مبارزات در سال‌های بعدی تعدد و وسعت بیش‌تری به خود بگیرد.

افزون بر خفقان فاشیستی، سرمایه‌داری ضعیف اسپانیا استثمار هر چه بیش‌تر کارگر را ایجاب می‌کرد. و فاشیزم خود وسیله‌ای بود برای هر چه محدودتر کردن حقوق صنفی طبقه‌ی کارگر. در سال ۱۹۵۵، بعد از پانزده سال که از سلطه‌ی فاشیزم می‌گذشت قدرت خرید کارگران اسپانیا به کم‌تر از نصف تقلیل پیدا کرده بود. این استثمار - افزونه (نسبت به سطح متوسط استثمار در اروپا)، در واقع منبع اصلی انباشت سرمایه در اسپانیا بود و جزء لاینفک سرمایه‌داری اسپانیا محسوب می‌شد. شدت و سرعت انکشاف مبارزه‌ی کارگران بعد از اعتصاب عمومی سال ۱۹۵۱، در این رابطه قابل درک است.

فرانکو بعد از آنکه کوشش‌هایش برای خفه کردن موج جنبش به جانی نرسید از در "مصالحه" وارد شد تا با کانالیزه کردن جنبش کارگری آن را به وعده و وعید مشغول کند، و در فرصت مناسب تری وقتی جوش و خروش جنبش فروکش کرد ضربه‌ی نهائی را وارد کند. عمال رژیم اعلام کردند که کارگران می‌باید به عوض مبارزات "آناشیستی" کنگره‌های سندیکائی تشکیل دهند و تقاضاهای خود را یکنواخت و روشن کنند تا رژیم بتواند درباره‌ی ایشان اقدام کند. تشکیل دهندگان این کنگره‌ها هم روشن است کسی به جز نمایندگان سندیکاهای زرد - اغلب عمال خود رژیم - نبود. در این مورد هم حزب کمونیست به دنباله‌روی از رژیم ادامه داد و از کارگران دعوت کرد از طریق کنگره‌های سندیکاهای خود اقدام کنند. در کنگره‌های

ناحیه ای و سرتاسری که تشکیل شد (در سال ۱۹۵۵) نمایندگان واقعی کارگران با آنکه اقلیت کوچکی بودند با شهادت از حقوق کارگران دفاع کردند. پلاتفرمی که در این کنگره ها به تصویب رسید و "صورت قانونی" پیدا کرد شامل حداقل دستمزد - معادل دو تا سه برابر متوسط دستمزد در آن موقع - تساوی حقوق برای کار مساوی، بیمه بیکاری و غیره بود. این پلاتفرم به خودی خود دستاورد مهمی بود. ولی کارگران، برخلاف رهبران حزب کمونیست به خوبی می دانستند که قبول این پلاتفرم از طرف رژیم مانوری بیش نیست و هنوز تا تحقق آن راه زیادی مانده است. و سپردن تحقق آن به سندیکاها به جانی نخواهد رسید. بدین ترتیب کارگران کمیسیون هائی از میان خود برای مذاکره با کارفرمایان و مطالبه ی حقوق "قانونی" شده انتخاب کردند. این کمیسیون ها که نشاندهنده ی نفرت عمیق کارگران از سندیکاها ی زرد و "روش های قانونی" بود به کارگران اجازه می داد تا به جای فشار گذاشتن بر سندیکاها و ائتلاف نیروی خود مستقیماً بر کارفرمایان فشار بگذارند. همانطور که انتظار می رفت به اجرا گذاشتن آن پلاتفرم کار آسانی نبود. اولین مذاکرات عملاً به جانی نرسید. کارگران مبارزه را شدیدتر کردند. از سال ۱۹۵۵ تا اوائل سال ۱۹۵۶ شدت برخوردها و مبارزات رو به افزایش گذاشت. مثلاً اعتصاب کفاشان پامپالون در آوریل ۱۹۵۶ به چنان سرعتی گسترش یافت که در عرض مدت کوتاهی صدها هزار کارگر را دربر گرفت. اگر عقب نشینی سریع رژیم نبود مبارزه باز هم بیش تر وسعت می گرفت. ولی رژیم با افزایش فوری ۱۶ درصد به دستمزدها و افزایش بیش تر آن ها در پانیز موافقت کرد. اعتصاب های کارگری فرو نشست. ولی کارگران، که به ماهیت رژیم و وعده های او آگاه بودند. آغالشگری خود را تا پانیز ادامه

دادند. تا اینکه رژیم با افزایش دستمزدها تا ۷۰ درصد موافقت کرد. اگر کنترل شدید دستمزدها توسط دولت و پائین رفتن مداوم سطح زندگی طبقه‌ی کارگر بعد از جنگ داخلی تا سال ۱۹۵۶ را در نظر داشته باشیم می‌توانیم درجه تأثیر مثبت این پیروزی بر روحیه کارگران را درک کنیم.

در اینجا یک نکته در رابطه با ماهیت سیاسی این موج طولانی اعتصاب احتیاج به تذکر دارد. همانطور که گفتیم بعد از تسلط فاشیسم دولت خود کنترل کامل و اکید شرایط کار و دستمزدها را در اسپانیا در دست گرفت. بدین ترتیب نه تنها کارگران حق مذاکره با کارفرمایان را نداشتند، و می‌بایست تقاضاهای خود را صرفاً با نمایندگان سندیکاهای دولتی مطرح می‌کردند، بلکه کارفرمایان نیز حق مذاکره با سندیکاها را نداشتند. دولت در این میان واسطه‌ی اکید بود. پس کارگران برای افزایش دستمزد خود مستقیماً با دولت طرف بودند و این دولت بود که می‌بایست عقب نشینی می‌کرد نه کارفرمایان منفرد. این امر نه تنها مبارزه‌ی صنفی را مبارزه‌ی سیاسی بر علیه دولت می‌کرد، بلکه نیاز عینی و مبرم تعمیم و گسترش مبارزات را مطرح می‌کرد. روشن است که این تعمیم و گسترش کار آسانی نیست. ولی همین نیاز عینی بی‌شک عاملی در وسعت بیسابقه مبارزات کارگری در اسپانیا در سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰ بود. خصلت سیاسی این مبارزات به روشنی در اینجا دیده می‌شود که مبارزات کارگری نیمه دوم دهه‌ی ۱۹۵۰ محرک برخاستن جنبش توده‌ای و ظهور نیروهای جدید ضد فرانکونی و ضد فاشیستی شد و در شرایط بحران عمیق اقتصادی نه تنها به دستاوردهای صنفی نائل آمد بلکه باعث سقوط کابینه در سال ۱۹۵۷ و تشکیل کابینه‌ی جدیدی شد، که وزنه‌ی

فلاترزیست های طرفدار فرانکو در آن بسیار ناچیز و در عوض وزنه‌ی تکنوکراسی بطور چشمگیری افزایش یافته بود.

کمیسیون هایی که کارگران در سال ۱۹۵۵ برای مذاکره با کارفرمایان انتخاب کردند مختص یک یا چند کارخانه نبود و خصلتی عمومی داشت. این کمیسیون ها بعد از آن نیز در هر اعتصاب مهمی پدیدار می شدند. ویژگی اصلی کمیسیون های این دوره خصلت موقتی اشان بود. بدین معنی که خصلتی کاملاً گذرا داشتند و بعد از خاتمه‌ی هر اعتصاب و مبارزه از میان می رفتند. این ویژگی از خصلت شرایط موجود ناشی می شد و باید دقیقاً درک شود. کمیسیون ها ساختارهایی غیرقانونی و شدیداً مورد نفرت رژیم فرانکو بودند. بدین ترتیب اساساً نمی توان آن ها را همچون ساختار تشکیلاتی مشخص درک کند (مانند سندیکاها). وجود آن ها بستگی به وجود جنبش دارد. ویژگی آن ها ویژگی جنبش است. به همین دلیل در اسناد آن ها همیشه صحبت از "جنبش کمیسیون های کارگری" است نه "کمیسیون های کارگری". دوام، هماهنگی و پیوند ما بین کمیسیون های کارگری بستگی تام به پیگیری و مهارت طبقه‌ی کارگر در سازماندهی، شدت جنبش، و محیط دارد. در این مرحله هنوز جنبش کارگری به آن درجه از سازمانیابی و هماهنگی و همبستگی نرسیده بود که بتوانند کمیسیون ها را بطور دائمی حفظ کند. نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۵۰ صرفاً سرآغاز جنبش نوین کارگری اسپانیا بود.

کمیسیون های کارگری

اوج گیری و آغاز قطعی و تعیین کننده ی جنبش نوین کارگری، یعنی جنبش کمیسیون های کارگری، در اوائل دهه ی شصت (۱۹۶۲) آغاز می شود. در این دوره اعتصاب ها آنچنان شدت می گیرند که اغلب صدها هزار و گاهی نزدیک به یک میلیون کارگر را دربر می گیرند، و روش های وحشیانه ی سرکوب فاشیستی (اخراج و محرومیت از کار، زندان، تبعید و شکنجه) دیگر آنچنان تأثیری بر انکشاف این موج خشمگین ندارد، و برای رژیم فرانکو جز تن در دادن به بخش عمده ای از خواست های طبقه ی کارگر راهی باقی نمی ماند. در این دوران است که کمیسیون های کارگری همچون ارگان های اصلی سازماندهی مبارزه به وجود می آیند و خصلتی دائمی و سرتاسری پیدا می کنند.

علل پیدایش یک چنین مبارزات وسیع و پیگیری را باید در دو عامل جستجو کرد. عمده ترین عامل قبل از هر چیز سطح عالی آگاهی و همبستگی طبقاتی و توان سازماندهی است که طبقه ی کارگر به آن رسیده است و دومی ظهور نیروها و گرایش های ضد فرانکیستی در سایر اقشار جامعه و از جمله بخشی از بورژوازی که باعث تسهیل نسبی رشد مبارزات، علیرغم خفقان فاشیستی می گیرد.

ارتقاء آگاهی و توان سازماندهی طبقه ی کارگر خود قبل از هر چیز به علت تجربیات حاصل از مبارزات دوره ی قبلی (نیمه ی دوم دهه ی پنجاه) و مخصوصاً تبلور آن در یک قشر پیشگام طبقه ی کارگر است. ولی عوامل دیگری نیز در این بالا رفتن آگاهی طبقاتی و خودآموزی در امر سازماندهی نقش اساسی ایفا کردند، که احتیاج به تفصیل بیش تری دارد.

رشته‌ی انکشاف پیکار کارگری را از سر بگیریم. دیدیم که در اوائل سال ۱۹۵۶ اوج گیری مبارزات کارگری و سازماندهی مستقل آن (در کمیسیون های کارگری) در سطح اقتصادی فرانکیزم را مجبور به عقب نشینی قابل توجهی کرد. این عقب نشینی نه تنها مبارزات کارگری را آهسته نکرد بلکه خود بر شدت آن افزود. درست است که این افزایش شدت پیکار قبل از هر چیز به علت تأثیر عظیم آن پیروزی ها بر روحیه کارگران بود (که قبلاً توضیح دادیم)، ولی تأثیر عامل دیگری را هم نباید نادیده گرفت. به وجود آمدن کمیسیون های کارگری. و بطور کلی سازماندهی مستقل طبقه‌ی کارگر، نشاندهنده‌ی نفرت عمیق کارگران از سندیکاهای دولتی بود و طبیعی است موفقیت هائی که به دست آوردند اراده‌ی آنان را در ادامه و تحکیم این سازماندهی و مخصوصاً کمیسیون ها آهنین تر کرد. دقیقاً به همین دلیل سازماندهی مستقل طبقه و کمیسیون های کارگری مورد تنفر شدید و عالمگیر رژیم فرانکو بود و در مرکز حملات آن واقع شد. مبارزاتی که از آن به بعد رخ داد به غیر از مسائل اقتصادی بر سر مسائل عمده‌ی سیاسی سازماندهی طبقه‌ی کارگر بود.

در ماه های فوریه و مارس ۱۹۵۷ اولین اعتصاب مهم معدنچیان آستوری Asturias از جنگ داخلی تا به آن تاریخ به وقوع پیوست و فوراً کمیسیون های کارگری برای رهبری مبارزه انتخاب شدند. فشار پیکار کارگران عده‌ی زیادی از پلیس های مخفی و مأمورین فاشیزم را از سندیکاهای زرد بیرون ریخت و در انتخابات سندیکائی پائیز ۱۹۵۷ عده‌ی زیادی از مناصب طبقه‌ی اول و حتی برخی از مناصب طبقه‌ی دوم سندیکاهای زرد به دست نمایندگان کارگران افتاد. دامنه‌ی سرکوب و حملات وحشیانه‌ی رژیم فرانکو بر

علیه سازماندهی کارگری به داخل سندیکاهاى خودش هم کشیده شد و در ماه‌هاى بعد عده‌ی زیادی از نمایندگان سندیکاها بیکار و زندانى شدند و بدین ترتیب نقش واقعی این سندیکاها بر همه آشکار شد. در اکثر شاخه‌هاى تولیدی کارگران تسلیم این حملات نشده و دست به حمله‌ی متقابل می‌زنند. در سوئیل اعتصاب عمومی با تقاضای دستمزد روزانه ۱۰۰ پستنا سازمان داده می‌شود. در آستوری دومین اعتصاب وسیع کارگران با شرکت ۲۰/۰۰۰ کارگر آغاز می‌شود. و این اعتصاب به نواحی دیگری نظیر بارسلون بسط پیدا می‌کند. روش فرانکیستی چاره دیگری جز تعطیل معادن و اعلام حکومت فوق‌العاده و زندانى کردن بیش از دویست نفر از نمایندگان معدنچیان ندارد.

ولی همانطور که قبلاً متذکر شدیم حکومت نظامی و روش‌هاى شبیه به آن نمی‌تواند درد بورژوازی را درمان کند (در تحلیل نهانی این درد درمان نشدنی و کشنده است) و ادامه‌ی چنین روش‌هائی به جز هر چه بیش‌تر منزوی کردن خود رژیم نتیجه‌ای ندارد. و رژیم هم به زودی دریافت که به جز عقب‌نشینی در زمینه‌ی سیاسی چاره دیگری ندارد. این عقب‌نشینی هم مطابق معمول چیزی نبود به جز کوشش برای کشاندن مبارزات کارگران به مجاری رسمی و دولتی، ولی این بار فضای مانور طبقه‌ی کارگر بیش‌تر و محیط عمل‌اش دموکراتیک‌تر بود.

در سال ۱۹۵۸ قانون "مجالس جمعی" تصویب شد که کارگران و کارفرمایان را مستقیماً در چارچوبی که دولت تعیین می‌کرد در مقابل هم قرار می‌داد. این قانون در رابطه‌ی با قوانین قبلی که کارگران و کارفرمایان هر یک جداگانه با دولت مذاکره می‌کردند و حق مذاکره با یکدیگر را نداشتند، قدمی به جلو بود. لازم به ذکر نیست که نمایندگان کارگران در مذاکرات همان

نمایندگان سندیکاهاى زرد بودند ولى خود کارگران در مجالس نامبرده تقاضاهای خود را بیان می کردند و در مذاکرات حق شرکت داشتند. قبل از ادامه ی بحث برای درک بهتر آنچه بعد از این خواهد آمد، لازم به تذکر است که پیشقدم این عقب نشینی بورژوازی اسپانیا بود نه دستگاه دولتی. سیاست دولت در واقع ادامه ی سرکوب فاشیستی بود، ولى بعد از درک اینکه با چنین سیاستی بخشی از بورژوازی را هم بر علیه خود برخواهد انگیخت دولت هم (که حکومتش سال قبل عوض شده و به عوض نمایندگان فاشیزم نمایندگان تکنوکراسی در آن زیاد شده بودند) به حرکت درآمد. در واقع بورژوازی خود خیلی زودتر از فرانکو درک کرده بود که ادامه ی رشد صنعتی و شریک شدن در "شکوفائی اقتصادی" اروپا با سیاست های فاشیستی و کنترل اکید دولت بر همه ی امور بورژوازی و روابط صنعتی ناممکن خواهد بود. زیرا نتیجه ی حالت شبه جنگ داخلی دائمی چیزی جز رکود اقتصادی نیست. ولى بیچارگی بورژوازی کشورهایی مانند اسپانیا در این است که از یکطرف ناهنجاری های تحمل ناپذیر حکومت فاشیستی و پلیسی را حس می کند، ولى از طرف دیگر خوب می داند که حکومت پلیسی و فاشیزم یگانه شکل حکومت خودش است. مذبحانه قدم هائی بر می دارد تا هم این را داشته باشد و هم کارگران را نرم کند بدون اینکه به تضاد عمیق میان این دو پی ببرد.

گفتم یکی از علل اوج گیری وسیع و بیسابقه ی مبارزات کارگری در سال های شصت (از سال ۱۹۶۲)، ارتقاء سطح آگاهی و توان سازماندهی طبقه ی کارگر و تعمیم این دو بود. و این خود قبل از هر چیز حاصل شرکت وسیع کارگران در مبارزات دوره ی قبل بود. ولى عامل دیگری که در این ارتقاء نقشی ایفا کرد. شرکت کارگران در مذاکرات مجالس جمعی بود. این

مجالس اگر چه کمکی به بهبود اوضاع کارگران نکردند^۳، ولی همین شرکت کارگران در مذاکرات و بحث، نوشتن جمعی تقاضانامه و پلتفرم، انتخابات و غیره باعث ایجاد ارتباط سیاسی بیش تر میان کارگران و تعمیم عادت به کار و مذاکره‌ی جمعی در میان آن‌ها، و شناخته شدن آن‌هایی که در این کارها خبره تر و مستعدترند توسط کارگران (تبلور قشر پیشگام طبقه) می‌گردید. طبیعی است که این عوامل در ارتقاء توان سازماندهی طبقه بی‌تأثیر نمی‌توانست باشد.

دیدیم که موج جدید پیکاری که اوج‌گیری قطعی جنبش نوین کارگری بود با اعتصاب کارگران آستوری در سال ۱۹۶۲ شروع شد و به سرعت به شاخه‌های دیگر صنعتی و نواحی دیگر بسط پیدا کرد و حدود یک میلیون نفر را دربر گرفت. عکس‌العمل وحشیانه رژیم فرانکو تأثیری بر این مبارزات نداشت. تأثیر آن فلج کردن دوباره فراشد تولید بود. و رژیم از نو دست به عقب نشینی قابل توجهی زد (علاوه بر افزایش نسبی دستمزدها و بهبود شرایط کار، آزادی کارگران زندگی و استخدام دوباره‌ی بیکار شدگان در کارخانه‌ها نیز به دست آمد). دولت با تعریف تفاوت ما بین اعتصاب‌های اقتصادی و سیاسی (با دادن اسم "تضادهای جمعی کار" به اعتصاب‌های اقتصادی) و کاهش دادن مجازات اعتصاب‌های اقتصادی، در زمینه‌ی سیاسی نیز وادار به عقب نشینی شد. تأثیر مثبتی که این پیروزی در میان کارگران داشت از آنجا به روشنی دیده می‌شود که معدنچیان آستوری در ماه اوت همان

^۳ - کاملاً برعکس، دوره ۱۹۵۸-۶۲ مصادف است با مبارزات بیرحمانه بورژوازی برای پائین بردن غیرمستقیم سطح زندگی و ایجاد بیکاری و فقر در میان کارگران. مجالس جمعی در واقع ابزاری بودند برای حمله به حقوق کارگران، با روش‌هایی پیچیده تر و زیرکانه تر از سرکوب فاشیستی.

سال، در اعتراض به حملات کارفرماها به دستاوردهای اعتصاب ماه مه دوباره دست به اعتصاب عمومی می زنند. رژیم با تبعید ۳۰۰ معدنچی، دستچین شده از میان آگاهترین کارگران، به این اعتصاب عمومی پاسخ می دهد. این عمل ابعاد جدیدی به مبارزات کارگران بخشید. یکی از این ابعاد وارد شدن گروه های اجتماعی غیرکارگری - دانشجویان، روشنفکران، مذهبیون مترقی- در پشتیبانی از کارگران و مخصوصاً معدنچیان بود.

بدین ترتیب طبقه ی کارگر در مرکز سیاست ملی قرار می گیرد و همچون اصلی ترین نیروی ضد خفقان و ضد فرانکیستی عرض اندام می کند. در هر اعتصابی گذشته از تقاضاهای اقتصادی، تقاضاهای سیاسی، آزادی سندیکا و آزادی اعتصاب مطرح می شود و همراه با اکثر اعتصاب ها تظاهرات وسیعی سازمان داده می شود. تقاضاهای سیاسی دیگر صرفاً تقاضاهای یک قشر پیشگام مخفی نیست، بلکه کل طبقه آن ها را مطرح کرده و به لزوم مبارزه برای آن ها وقوف یافته است. شکل اصلی کارگری سازماندهی موج جدید مبارزات و اعتصاب ها، باز هم کمیسیون های کارگری هستند که گاهی قبل از آغاز اعتصاب و گاهی در حین اعتصاب به وجود می آیند و امر رهبری و مذاکره را بر عهده می گیرند. ولی برخلاف کمیسیون های دوران قبل کمیسیون های این دوره بعد از خاتمه اعتصاب منحل نمی شوند و با تداوم خود به تداوم پیکار کمک می کنند.

علل این امر، همانطور که گفتیم، یکی در تداوم خود جنبش حاصل از ارتقاء سطح پیکار است و دیگری در تغییر شرایط محیط این یکی در واقع فقط در پشتیبانی افشار دانشجو و روشنفکر و روحانیون از مبارزات کارگری نیست بلکه در حرکت بخشی از خود بورژوازی نیز قابل مشاهده است. در واقع در

این دوران، بورژوازی که از تجربیات پیشین کم کم دیگر دریافته است که سرکوب پلیسی- وحشیانه بهترین راه طرف شدن با چنین جنبش وسیعی نیست، و اکثراً "ضررش" به "منافع موفقیت‌اش" (البته از دیدگاه بورژوازی صحبت می‌کنیم) می‌چربد خود مستقلاً در این دوره وارد مذاکره با کمیسیون‌ها می‌شود و از مذاکره با سندیکاها و مجالس جمعی امتناع می‌ورزد.

در چنین شرایطی است که جنبش کمیسیون‌های کارگری آغاز به پیشروی می‌کند. کمیسیون‌های کارگری با استفاده از امکانات قانونی و تلفیق آن‌ها با فعالیت‌های مخفی^۴، چه از لحاظ وسعت و چه از لحاظ عمق، رشد می‌کنند. در سال ۶۳-۱۹۶۲، در بیسکایه جنبش‌های کمیسیون‌های کارگری برای اولین بار بعد از جنگ داخلی، به مرحله‌ی عالی تری از سازماندهی قدم می‌گذارد. کمیسیون‌های کارخانه‌های اصلی بیسکایه در جلسه‌ی واحدی کمیسیون کارگری جدیدی ایجاد می‌کنند که وظیفه‌اش هماهنگ کردن پیکار در سطح ایالتی است. این کمیسیون، با تکیه بر جنبش نیرومند کارگری برای چند ماه وجهه تقریباً قانونی به خود می‌گیرد و مدیران کارخانه‌ها و مقامات دولتی به مذاکره با آن تن در می‌دهند. ولی این وجهه تقریباً قانونی در واقع بازتاب مستقیم فشار توده‌ای و پشتیبانی فعال کارگران از آن بود نه هیچ قانون ثبت شده‌ای، و این در واقع یکی از جنبه‌های بسیار مثبت کمیسیون‌ها بود. هر بار که کمیسیون به منظور مذاکرات، یا ارائه‌ی تقاضا یا گرفتن جواب سراغ کارفرمایان یا مأمورین دولتی می‌رفت صدها کارگر به عنوان محافظ آن را همراهی می‌کردند. تا ماه مه ۱۹۶۳، یعنی زمان دستگیری و زندانی شدن

^۴ - یکی از محاسن کمیسیون‌ها، در رابطه با سندیکاها، دقیقاً این است که امکانات چنین تلفیقی را فراهم می‌کند.

کمیسیون (که با تظاهرات اعتراضی وسیع و طولانی کارگران روبرو شد) منظره‌ی صف طولانی کارگرانی که کمیسیون ایالتی خود را همراهی می کردند یکی از مناظر مکرر در بیل بانو بود.

در تمام مناطقی که جنبش قوت گرفته بود کمیسیون ها حق تشکیل جلسه و حق گردهم آوردن کارگران در کارخانه ها یا عمارات سندیکائی را به دست آورده بودند.

در سال ۱۹۶۳ انتخابات سندیکائی آغاز می شود. کمیسیون های کارگری به جز در آستوری و بیسکایه^۵ از تمام کارگران دعوت می کنند که در انتخابات شرکت کرده، نمایندگان خودشان را انتخاب کنند. خود کمیسیون ها مخفیانه کاندیدهای خود را انتخاب و به کارگران معرفی می کنند. در بسیاری از کارخانه ها، مخصوصاً کارخانه های بزرگ عده‌ی زیادی از این کاندیدها انتخاب می شوند و در سیویل برخی از آن ها حتی در انتخابات طبقه‌ی دوم هم انتخاب شده و وارد "خونتای اجتماعی" (Junta social) می شوند. این نقطه شروع بسط کمیسیون های کارگری، از طریق موج جدید مبارزاتی که بعد از این انتخابات شروع شدند، به مراکزی که جنبش کمیسیون های کارگری در آن ها ضعیف بوده است (از قبیل مادرید، بارسلون، بیسکایه).

در سراسر سال ۱۹۶۴ مادرید در آتش جلسات، مجامع تظاهرات و اشغال کارخانه توسط کارگران، به رهبری نمایندگان کارگری می سوزد. در این بسیج های همگانی است که کمیسیون های کارگری نضج می گیرند و

^۵ - در آستوری و بیسکایه کارگران بسیج شده، پیش شرط شرکت خود در انتخابات سندیکائی را آزادی رفقای زندانی شده و آزادی کامل کاندید شدن برای کارگران قرار می دهند و وقتی دولت مخالفت می کند، تحریم کامل از طرف کارگران اجرا شده، در عوض در آستوری اعتصاب عمومی سازمان داده می شود.

کمیسیون های ایالتی کارگران فلزکار به وجود می آید. انتخابات این کمیسیون در یک جلسه غیرقانونی، که هزاران کارگر فلزکار در خارج از آن اجتماع کرده بودند، در خانه‌ی سندیکاها در خارج از مادرید صورت می گیرد. در همین سال در مادرید نقداً کمیسیون های کارگری در هفت شاخه متفاوت تولیدی ایجاد شده اند و در آغاز سال ۱۹۶۵ کمیسیون محلی بارسلون در جلسه ای مرکب از ۳۰۰ نماینده انتخاب می شود. در سال ۱۹۶۶ اولین سند برنامه ای کمیسیون های کارگری در مادرید منتشر می شود که کمیسیون ها را همچون جنبش مستقل، متحد و دموکراتیک طبقه‌ی کارگر معرفی کرده، منشوری حاوی تقاضاهای اقتصادی و صنفی و تقاضاهای سیاسی دموکراتیک همگانی و همچنین حقوق دموکراتیک مشخصاً کارگری از قبیل آزادی اجتماعات، مطبوعات، و تشکیلات کارگری تدوین می کند. در این مرحله جنبش کمیسیون های کارگری به مثابه جنبشی وسیع و متحد در اسپانیا مستقر گشته، می تواند نقش عمده ای در صحنه‌ی سیاسی آن ایفا کند.

خیانت حزب کمونیست

دیدیم که در سال ۱۹۶۶ کمیسیون های کارگری در سراسر اسپانیا پدید آمده بودند و با برقراری پیوند مابین خود در سطوح محلی، ایالتی و سرتاسری، سازمان های نیرومندی به وجود آورده بودند که جنبش کارگری را در سراسر اسپانیا متشکل می کرد. سازماندهی کمیسیون ها و پشتیبانی توده های کارگر از آن ها چنان بود که تحت شرایط خفقان پلیسی و فاشیستی به پیکار خود ادامه می دادند و رژیم فرانکو در مقابلشان به زانو درآمده بود.

در سال ۱۹۶۹ این کمیسیون ها فقط روی کاغذ وجود داشتند. و کمیسیون هایی که بعد از آن به وجود آمدند ماهیت دموکراتیک کمیسیون های سال های شصت را نداشتند و در تحلیل نهائی چیزی جز دست حزب کمونیست نبودند. رژیم فرانکو موفق شده بود این فرآورد نیرومند و عظیم پیکار کارگران را در ظرف دو سال از میان بردارد.

مسئول منحصر به فرد این شکست عظیم سیاست های حزب کمونیست اسپانیا بود. قبل از ادامه ی این بحث، برای آنکه بعضی از خوانندگان دوباره صحبت از پیشداوری تروتسکیستی نکنند، لازم به تذکر است که هم اکنون عده ی زیادی از رهبران حزب کمونیست اسپانیا باور بالا را قبول دارند^۱. فرق ما با آن ها در این امر صرفاً در این است که آن ها این امر را حاصل "تجزیه و تحلیل" ذهنی گرایانه حزب کمونیست از رژیم فرانکو و "چپ روی" حاصل از آن می دانند. ولی ما که مدت هاست خوشباوری بیش از حد را کنار گذاشته ایم، در این "تجزیه و تحلیل ذهنی گرا" چیزی جز خیانت بیشرمانه نمی بینیم.

دیدیم که در ابتدا سیاست حزب کمونیست اسپانیا در رابطه با جنبش کارگری "مبارزه" در سندیگاهای دولتی و مطرح کردن تقاضاها از آن طریق بود. با اوج گیری مبارزات مستقل طبقه ی کارگر و به وجود آمدن کمیسیون های کارگری حزب کمونیست هم به ناچار وارد آن ها شد و خود نیز شروع به سازمان دادن این کمیسیون ها کرد، ولی هنوز آن خط مشی اولی را کنار نگذاشته بود، بلکه می کوشید کمیسیون ها را به آن راه بکشاند. این سیاست، که اساساً با منطق ایجاد کمیسیون ها در تناقض بود، واضح است به جایی

^۱ - مثلاً نگاه کنید به مقاله ی "Le Nouveau Mouvement Ouvrier Espagnol", در مجله ی Les Temps Modern, N. ۳۵۷ bis

نکشید. سیاست بعدی حزب کمونیست کوشش در راه تبدیل کمیسیون ها به سندیکاهاى علنى بود.^۷ در ابتدای این مقاله سعی کردیم نشان دهیم که تشکیلات سندیکائی به هیچ وجه برای سازمان دادن مبارزه در شرایط خفقان مناسب نیستند، چون اساساً امکان مبارزه‌ی قانونی وجود ندارد، چنین کاری در عمل به معنای انحلال پیکار کارگران بود. ولی هدف حزب کمونیست چیزی جز این نبود که با از بین بردن آتمسفر دموکراتیک کمیسیون ها جنبش کارگری را تحت کنترل خود بیاورد، و برای این کار حتی حاضر بود تا فدا کردن جنبش هم پیش برود. بحث های بعدی این مسأله را روشن تر می کند.

برای درک دقیق تر از سیاست های حزب کمونیست در رابطه با کمیسیون های کارگری در این دوره (یا به زبان بهتر توجیه حزب کمونیست از سیاست های خود در این دوره) لازم است خط مشی کلی حزب کمونیست روشن شود. در اسپانیا نیز، مانند تمام نقاط جهان، حزب کمونیست انقلاب را به دو مرحله تقسیم کرده بود. مرحله‌ی اول انقلاب دموکراتیک ضدفاشیستی، و مرحله‌ی دوم انقلاب سوسیالیستی. در مرحله‌ی اول طبقه‌ی کارگر در چارچوب وحدت با عناصر ضدفاشیستی که نه تنها در میان خرده بورژوازی و "بورژوازی ملی" و ارتش، بلکه در میان بورژوازی بزرگ نیز طرفدارانی دارد، برای سقوط فاشیسم و حکومت سرمایه انحصاری (بخوان سقوط فرانکو) مبارزه می کند.^۸ و بدین ترتیب طبقه‌ی کارگر می بایست با بخشی از بورژوازی بزرگ و افسران "شرافتمند" بر علیه رژیم فاشیستی طرفدار

^۷ - نگاه کنید به کتاب Ernest Mandel, *Controle Ouvrier*, T.I
^۸ - شباهت این تحلیل از رژیم فرانکو با تحلیل فعلی حزب توده از آریامهر آنقدر زیاد است که احتیاج به تذکر ندارد.

سرمایه‌ی انحصاری متحد شود و از دادن شعارها و اقدام به مبارزاتی که آن‌ها را می‌رنجاند خودداری کند.

تا کنون بررسی های انتقادی زیادی از چنین خط مشی‌ئی انجام گرفته است و تکرار آن‌ها در اینجا بیهوده است. ولی عملکرد حزب کمونیست اسپانیا بُعد تازه‌ای از این خط مشی را آشکار کرد که توضیحش ضرورت دارد. تا به حال تمام انتقاداتی که بر اینگونه مشی‌ها انجام شده در افشای ماهیت سازش طبقاتی مستطر در آن و افشای راست روی آن است. ولی در بطن این سیاست "چپ روی" تنفرانگیزی نیز نهفته است که کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است. در هنگام برخاست جنبش توده‌ای در تحت رژیم‌های مورد بحث، که با در نظر گرفتن شرایط خصلتی انفجاری، خودانگیخته، پُر جوش و خروش ولی زودگذر دارد، چنان سیاستی می‌تواند چنین نتیجه بدهد که خرده بورژوازی، "بورژوازی ملی" و بخشی از بورژوازی بزرگ و ارتش برای سرنگونی رژیم آماده اند، پس به پیش به سوی سرنگونی و با این سیاست طبقه‌ی کارگر را بیفکرانه به جلو راند و به مهلکه‌ی شکست اندازد. در صورتی که سیاست صحیح در چنین شرایطی مبارزه‌ی قاطع با هر نوع تحریک از این قبیل و به جلو راندن بی‌موقع جنبش (و در واقع اینگونه تحریک قوی ترین اسلحه‌ی ارتجاع در چنین شرایطی است) و نگاه داشتن آن در سطح تبلیغ، بسط پایه و تدارک و سازماندهی تا متناسب تر شدن توازن قواست. پرولتاریای اسپانیا با تجربه‌تر و مبارزتر از آن بود که به چنین مهلکه‌ای کشانده شود، ولی ضربه‌ی سختی خورد.

این نتیجه مخرب سیاست حزب کمونیست در همان آغاز جنبش نوین کارگری، در دهه‌ی ۱۹۵۰، نقداً ظاهر شده بود. از جمله می‌توان از سازمان

دادن عجولانه‌ی "اعتصاب ملی"^۱ در سال ۱۹۵۹، تحت این توهم که فرانکو به زودی تحت فشار کلیه‌ی اقدار و طبقات ضد فاشیست سقوط خواهد کرد، نام برد. شکست سخت حاصل از این حرکت، که با وارد آمدن ضربات پلیسی شدید بر پیکر طبقه‌ی کارگر و خود مبارزین حزب همراه بود، چنان طبقه‌ی کارگر را سرخورده و دلسرد کرد که آثار آن تا چندین سال بر طرف نشد و رکود چند ساله مبارزات پس از آن یکی از بازتاب‌های آن است.

در سال ۱۹۶۶ نیز همین عمل، منتهی در مقیاس بسیار وسیع تری، صورت گرفت. در آن سال، همانطور که دیدیم کمیسیون‌های کارگری در سراسر اسپانیا تشکیل شده بود و جنبش را رهبری می‌کرد. جنبش نه تنها وسعت بیسابقه‌ای یافته بود بلکه به سرعت در حال گسترش بود. در انتخابات سندیکانی سال ۱۹۶۶ که کارگران در آن شرکت کردند شدت تبلیغات و فشار مبارزه به قدری زیاد بود که مأمورین پلیس یا اصلاً کاندید نشدند یا در انتخابات بطور مفتضحانه شکست خوردند، و عده‌ی زیادی از بهترین مبارزین پرولتاریا انتخاب شدند. در چنین شرایطی بود که حزب کمونیست دوباره نغمه‌های پیشین را از سر گرفت: رژیم فرانکو عنقریب سقوط خواهد کرد، علت اینکه رژیم در برابر مبارزات وسیع کارگران کاری نمی‌کند این است که ارتش به سمت توده‌ها آمده است، افسران شرافتمند باید هرچه زودتر مبارزه را آغاز کنند، تضاد بورژوازی و بورژوازی بزرگ با فرانکو آنقدر زیاد شده که زمان مبارزه‌ی متحد فرا رسیده... و بر اساس این "تجزیه و تحلیل" حزب کمونیست بار دیگر شعار سازمان دادن فوری "اعتصاب ملی" (به همان

^۱ - مقصود از "اعتصاب ملی" قیام کلیه‌ی "طبقات ملی" (از جمله بخشی از بورژوازی بزرگ) برای سرنگونی رژیم فرانکو بود.

معنایی که توضیح دادیم) را مطرح کرد^{۱۰}. تدارک این اعتصاب دقیقاً چیزی بود که فرانکو می خواست. اولاً با پیدا شدن اوهام خیلی زیاد در رابطه با امکانات فعالیت علنی مخفی کاری عملاً فراموش شد و کلیه ی فعالین کمیسیون ها شناخته شدند. و ثانیاً چپروی های حاصل فرصت خوبی برای تشدید تبلیغات ضد کمونیستی و ضدکارگری به رژیم فرانکو داد.

سرکوب جنبش در اواخر ماه دسامبر شروع شد. بعد از فراندی در مورد قانونی که فرانکو قانون ارگانیک می نامیدش و محتوای آن تبدیل حکومتش به حکومت سلطنتی موروثی با حفظ گوهر و موازین اساسی فرانکیزم بود. این فراندی از نظر افکار عمومی بازار مشترک اروپا نیز برای فرانکو حائز اهمیت بود، زیرا طبیعتاً سرکوب جنبشی که تمام فعالیت هایش در اروپا کاملاً قانونی است نمی توانست وجهه ی خوبی داشته باشد. سیاست حزب کمونیست این مشکل او را هم حل کرد.

دوره ی سرکوب، پیگرد، توقیف، تبعید و اخراج توده ای پیشگامان طبقه ی کارگر و مبارزین سیاسی آغاز شده بود. برای درک مقیاس آن کفایت ذکر کنیم فقط در مادرید بیش از ۱۴۰۰ مبارز کارگر دستگیر و اخراج شدند. نیروهای پلیس چندین بار بر روی تظاهرات کارگران آتش گشودند، بر این تزارنامه ی کثیف باید ترورهای مکرر مبارزین سیاسی، مخصوص مبارزین

^{۱۰} - مطرح کردن این سیاست این بار خالی از دردسر نبود و در واقع در داخل حزب چنان بحرانی ایجاد کرد که خطر انشعاب می رفت. در هر صورت به اخراج چند نفر از رهبران منجر شد. مواضع آن ها بطور خلاصه این بود که انقلاب اسپانیا انقلابی سوسیالیستی است و سرنگونی فرانکو، به خودی خود، صرفاً یک تغییر سیاسی است و تأثیر دگرگون کننده ای نمی تواند داشته باشد، و زمان بسیج برای این انقلاب هم هنوز آماده نیست، و بدین دلیل اوهام بیهوده دربارہ ی سقوط فوری رژیم فرانکو هم نباید در سر پروراند.

E. T. A. (ملت باسک و آزادی Euzkadi ta Askatasuna) و در باسک را به دست آدمکشان حرفه ای رژیم افزود.

ولی پرولتاریای اسپانیا آگاه تر و رزمنده تر از آن بود که اجازه بدهد دستاورد مبارزه اش اینگونه پایمال شود. مقاومت کارگران در مقابل سرکوب و حمله‌ی متقابلشان، در آن شرایط خفقان سرتاسری و همه جانبه، خوشبین ترین مبارزین را هم به حیرت واداشت. از سال ۱۹۶۷ به بعد، در شرایط خفقان روزافزون اعتصابات کارگری هم، اگر چه بطور پراکنده، رو به افزایش گذاشت. و در زیر خفقتانی که ستیغ اش حالت فوق العاده و حکومت نظامی ای بود که در دو ماه اول سال ۱۹۶۹ در سراسر اسپانیا اعلام شد، موج جدیدی از مبارزه پا گرفت که تا کنون ادامه دارد. در این رابطه بالا رفتن قابل توجه آگاهی طبقاتی و مبارزات آگاهانه سیاسی پرولتاریای اسپانیا شایان توجه است. بسیج توده ای در سال ۱۹۷۰ در دفاع از مبارزین E. T. A. که در بُورگس Burgos محاکمه می شدند، بزرگ ترین بسیج توده ای در اسپانیا بعد از جنگ داخلی بود. این بسیج در اعتصاب عمومی در بیسکایه و گیپوزکوا Guipuzcoa به اوج رسید.

کمیسیون های کارگری، یعنی موتور سازماندهی مبارزه، در مرکز حملات رژیم فرانکو قرار داشتند. اگر چه مقاومت طبقه‌ی کارگر به رژیم امکان ناپود کردن کمیسیون ها را نداد، ولی خفقان بیسابقه‌ی پراکنده شدن پیکار و از بین رفتن تداوم آن، تشکیلات کمیسیون ها را از پایه‌ی آن دور ساخت و این عمل امکان پراتیک غیردموکراتیک را در داخل آن ها فراهم آورد. این بیش تر از همه در گردهم آئی سرتاسری کمیسیون ها در سال ۱۹۶۷ واضح گشت. چون اکثر این نمایندگان را خود کارگران انتخاب نکرده بودند، بلکه از طرف

"رهبران" (یعنی آن رهبرانی که بعد از موج های عظیم پیگرد و توقیف هنوز دستگیر نشده بودند!) فرستاده شده بودند. توده‌ی طبقه‌ی کارگر نیز کنترلی بر تصمیم‌گیری‌ها و مصوبات نداشت^{۱۱}. از این دوره به بعد است که گروه‌ها و گرایشاتی که در کمیسیون‌ها در اقلیت بودند به درستی حزب کمونیست را متهم به عملکرد ضددموکراتیک و تحمیل خط‌مشی خود بر کمیسیون‌ها می‌کنند. در اینجا بد نیست به خوش‌رقصی دیگر حزب کمونیست در مقابل رژیم فرانکو اشاره کنیم که به انتخابات سندیکاهای زرد در سال ۱۹۷۱ مربوط می‌شود. این انتخابات قرار بود در سال ۱۹۶۹ صورت گیرد، ولی در آن سال رژیم فرانکو، که مشغول تصیفه‌ی خود این سندیکاها از نمایندگان واقعی کارگران و فرستادن آن‌ها به زندان بود (مبارزه‌ی وحشیانه‌اش در این راه به ایجاد حالت فوق‌العاده در سراسر اسپانیا به مدت دو ماه منجر شد) انتخابات سندیکانی را موقوف کرد. در سال ۱۹۷۱، در شرایطی که سرکوب جنبش کارگری، بعد از بسیج وسیع کارگران در مقابل محاکمات بُورگس دوباره شدت گرفته بود، رژیم فرانکو اعتماد به نفس و کنترل کافی برای اعلام انتخابات سندیکانی جدید در خود احساس کرد. واضح است که در چنین شرایطی که مسأله‌ی اساسی افشای هر چه شدیدتر و وسیع‌تر رژیم در تمام سطوح و دفاع از مبارزین زندانی شده و تقاضای آزادی آن‌هاست. پذیرفتن دعوت رژیم برای شرکت (آن هم شرکت بی‌قید و شرط) در این انتخابات، در آتمسفر حکومت نظامی، هم خیانت به سنن جنبش کارگری در اسپانیا بود، و هم مبارزات را از مجرای اصلی آن منحرف می‌کرد. معذالک اکثریت کمیسیون‌های کارگری، که گفتیم دیگر تحت کنترل حزب کمونیست درآمده بود، بدون توجه به اعتراض سایر گروه‌های

^{۱۱} - این باور را هم اکنون برخی از رهبران فعلی و سابق کمونیست تصدیق می‌کنند.

سیاسی، از کارگران دعوت کرد در انتخابات شرکت کنند و خود از نمایندگان طرفدار رژیم پشتیبانی کرد. لازم به ذکر است که دقیقاً سیاست صحیح تحریم این انتخابات بود که باعث رشد سریع گروه‌های چپ، مخصوصاً تروتسکیست‌ها در این دوران شد.

علت آن همه پشتک و واروهای راست و چپ حزب کمونیست (سیاستش نسبت به سندیکاهاى زرد، سیاست سندیکا کردن کمیسیون‌ها، سیاست خیانت‌آمیزش در قبال اوج‌گیری جنبش کمیسیون‌ها...)، اگر بخواهیم خوشبینانه هم قضاوت کنیم، تلاش‌های آن حزب برای بوروکراتیزه کردن جنبش و کنترل کامل بر آنست. و این خصلت از خصلت سیاسی رفورمیزم و فرصت‌طلبی علنی، که ویژگی نمای احزاب کمونیست است، جداناپذیر است. در شرایط برقراری دموکراسی در جنبش کارگری، کارگران خیلی سریع "رهبران" فرصت‌طلب را به کنار می‌اندازند (چند نمونه از این را در همین مقاله نشان دادیم). سیاست اخیر حزب کمونیست (یعنی بعد از رفورم‌های دموکراتیک اخیر در اسپانیا)، در رابطه با کمیسیون‌های کارگری نیز این را به روشنی نشان می‌دهد. این‌ها که در دوران سلطه‌ی فاشیزم هوادار تبدیل کمیسیون‌ها به سندیکا بودند، بعد از انحلال فاشیزم، یعنی در شرایطی که مسأله ساختن سندیکای واحد، دموکراتیک و مستقل کارگران در دستور روز است و کمیسیون‌های کارگری بهترین پایه را برای ایجاد چنین سندیکائی فراهم می‌کنند، از فراخواندن کنگره برای تشکیل سندیکای واحد جلوگیری کردند و این امر باعث اولاً پیدایش شدن سندیکاهاى متعدد و غالباً متخاصمی (سندیکای سوسیالیست‌ها، سندیکای آنارشویست‌ها، سندیکاهاى سرخ،...) شد و به علاوه بحران بسیار عمیقی در داخل خود کمیسیون‌های کارگری

ایجاد کرد. علت این سیاست (همانطور که عده‌ی زیادی از مبارزین خود کمیسیون‌ها به آن اشاره کردند) حفظ کنترل بوروکراتیک شدید بر کمیسیون‌ها است، که خفقان و سرکوب پلیسی دوران قبل شرایطش را فراهم کرده بود.

و- ناصر، س- عارفی

منبع: کندوکاو شماره‌ی ۷ بهار ۱۳۵۷

ضمیمه:

نگاهی گذارا به اخلاق غیر کارگری

سنتاً این چنین بوده است که در کوران مبارزه در میان امواج پرتلاطم آن، آنجا که مشکلات نفس گیرند، کارگرانی با ایثار و فداکاری و با صداقت کارگری و درک منافع جمعی و اعتقاد صمیمانه به آن، کارگرانی که تجربه‌اشان بیش‌تر بوده، از آگاهی طبقاتی عمیق‌تری برخوردار بوده‌اند، توانسته‌اند با ارائه‌ی راه‌کارهایی نوین و با شرکت صادقانه و صمیمانه و فعال در زندگی و مبارزات کارگران، همراه با اعمال سبک کار مؤثر و با اخلاق اجتماعی سالم، مورد اعتماد سایر کارگران در محیط کارخانه و یا منطقه قرار گیرند؛ توانسته‌اند با تحلیل اوضاع در پروسه‌ی کار جمعی سعی در پاسخگویی به مشکلات یک دوره از مبارزات کارگری داشته باشند. چنین کارگرانی با خوشفکری و صداقت انقلابی، با حضور تنگاتنگ در جای جای مبارزه، با ارائه‌ی طرح‌ها و جمع‌بندی‌ها از عملکردهای گذشته‌ی خود و دیگران علاوه بر جلب اعتماد کارگران، توانسته‌اند در کوران مبارزه یا ارائه‌ی راه‌یافت‌ها به سهم خود پاسخگوی مشکلات بوده و منشاء اثر باشند؛ و این مهم‌نه به خاطر مطرح کردن خود و ارضاء تمایلات خودخواهانه و اگونیستی که در جهت پاسخ به نیاز مبارزه، به حل مشکلات خود و هم‌طبقه‌ای‌های خود، در راستای یک گام به جلو راندن مبارزه صورت گرفته است. به همین دلیل کارگران از

چنین کسانی به عنوان کارگران آگاه و مبارز، پیشرو، نماینده و رهبران عملی مبارزه یاد می کنند.

در این میان همواره در طول تاریخ بوده اند کسانی که در جهت طرح نام خود و ارضاء تمایلات خودخواهانه، جاه طلبانه و اپورتونیستی خود از هیچ شارلاتان بازی دریغ نکرده اند و از این طریق صدمات غیرقابل جبرانی به جنبش کارگری زده اند. اینان اگر مصاحبه می کنند، مطلب می نویسند، سخنرانی می کنند و تشکیلات درست می کنند نه به خاطر حل معضلات جنبش کارگری و یک گام به جلو راندن آن که برای ارضاء آگوئیزم خود به این حرکت ها مبادرت می ورزند، سرسوزنی به جنبش کارگری و نیازهای آن تعلق خاطر ندارند، سرسوزنی حرکتشان در جهت تعمیق منافع جنبش نیست، حاضرند برای تأمین منافع شخصی خود همه چیز را فدا کنند، روی همه چیز پا بگذارند. لگد مال کردن پرنسیپ ها و اصول، ارزش ها و اخلاق انسانی برایشان اصلاً مهم نیست؛ مهم نام و مدالی است که از سینه خود آویزان می کنند. آگوئیزم از این آدم ها دلال ساخته نه فعال کارگری!! دلالان سیاسی که ارتجاعی ترین محافظ را نمایندگی می کنند و در عرصه ی کار جمعی به جای ارانه ی راه کارها و سبک کار نوین و راهگشا و برخوردارهای دموکراتیک، از طریق باند بازی و توطئه چینی، خط خود را غالب می کنند. اگر در جایی توطئه و باندبازی کارساز نباشد با «من بمیرم تو بمیری کوتاه بیا» و اراجیفی از این قبیل خط خود را غالب می کنند، هر کسی را به شکلی سعی می کنند خاموش کنند، برای یکی هدیه می برند، برای دیگری در تشکیلات عنوان پیشنهاد می کنند، با آن یکی طرح دوستی تنگاتنگ می ریزند، پیش دیگری مظلوم نمایی می کنند، یکی را مرعوب می کنند و اگر کسی در باندشان نباشد

با ترور شخصیت، شایعه پراکنی، دروغ زنی او را خاموش و از صحنه بیرون می‌کنند. در فرهنگ اینان تنها منافع شخصی معنا و مفهوم دارد. اگر در گوشه‌ای حرکتی شکل بگیرد و به اینان مربوط نباشد و نفع آن حرکت به آقایان نرسد با صدها حيله و ترفند تلاش می‌کنند با چوب لای چرخ گذاشتن در آن حرکت اخلال کنند. اینان هر حرکتی را از روزه‌ی منافع خود می‌بینند و بدین منظور حاضرند هر لطمه‌ای به حرکت‌هایی که در آن نفوذ ندارند وارد سازند.

نشریه‌ی «کار مزد»* در اولین شماره‌ی خود مقاله‌ای چاپ کرد به نام «کمیته‌های کارگری در اسپانیا». نام نویسنده‌ی مقاله «پیمان صنعتکار» معرفی شده است. اما آقای پیمان صنعتکار فقط پای این مقاله را امضاء زده است و نویسنده‌ی واقعی آن نیستند.

مقاله‌ی «کمیسیون‌های کارگری در اسپانیا» که آقای پیمان صنعتکار عنوان آن را عوض کرده و «کمیته‌های کارگری در اسپانیا» گذاشته در واقع در سال ۱۳۵۷ (۲۲ سال پیش) در نشریه‌ی «گندو کاو» در شماره‌ی ۷ آن نشریه درج شده بود و آقای پیمان صنعتکار با عوض کردن عنوان مقاله تغییر اندکی در یکی دو پاراگراف، آن را به اسم خود ثبت کرده و در واقع دست به یک دزدی ادبی زده (در اولیه‌ترین شکل آن). امضاء زدن پای مقاله دیگران یعنی

* - نشریه‌ی کار مزد نشریه است که قرار بود در جهت مسائل و مشکلات و... کارگران قدم بردارد. اما از آنجایی که از طبقه‌ی کارگر درک «قشر تولیدکننده» را داشت (شماره ۱ و ۲ کار مزد- مقدمه) و ده‌ها مورد از این قبیل که از حوصله‌ی این نوشته خارج است، تبدیل به نشریه‌ای شد که از گرفتاری‌ها و دردسرهایی که سد راه تولیدکننده‌های خصوصی وجود داشت سخن می‌گفت (کار مزد شماره ۲، جناب آقای خاتمی... به عنوان نامه‌ی سرگشاده) از حمایت فعالین کارگری برخوردار نشد و تبدیل به نشریه‌ی پشت و پتیرینی و گویا فعلاً نیز چاپ آن توسط گردانندگان خود نشریه متوقف شده است. قابل ذکر است که برخی مقالات مندرج در این نشریه قابل تأمل و متفاوت بوده اند.

تصاحب حاصل کار دیگران، یعنی دزدی دسترنج دیگران و ریختن به حساب خود، مگر صاحبان سرمایه چه می کنند؟ با هزار ترفند دست رنج کارگران را به جیب خود می ریزند و آن را صاحب می شوند و از آن برای خود اعتبار و سرمایه و رفاه کسب می کنند. با این تفاوت که دیگر خود را حامی کارگر نمی دانند. به نظر می رسد که آقای پیمان صنعتکار یا هر کس دیگری که این مقاله را به این اسم امضاء کرده، خواسته است خود را «در سطح ملی» مطرح کند و راه در «سطح ملی» مطرح شدن را یافته است، او می خواسته راه صد ساله را یک شبه ببیماید که از حول حلیم توی دیگ افتاده است.

البته ایشان تا حدودی نام خود را (البته نه «در سطح ملی») معرفی کرده است اما نه به عنوان فعال و نظریه پرداز کارگری، بلکه به عنوان کسی که از هیچ ترفندی برای مطرح شدن نام خود دریغ نمی کند و حاصل دود چراغ خوردن ها و زحمات دیگران را به نوعی به جیب خود می ریزد. در یک جامعه دروپیکردار اینطور آدم ها به عنوان دزدان ادبی تحت پیگرد قانونی قرار می گیرند، در قوانین بورژوایی هم این کار ناپسند، جرم است تا چه رسد به محافل کارگری.

این کار آقای پیمان صنعتکار اما قبل از اینکه دزدی ادبی باشد بی احترامی به کارگران و تمامی خوانندگان مقاله است؛ واقعاً آقای پیمان صنعتکار هنگام رونویسی مقاله «کمیسیون های کارگری در اسپانیا» مندرج در شماره ۷ سال ۱۳۵۷ کندوکاو و تغییر نام آن به «کمیته های کارگری در اسپانیا» (رجوع و تطبیق دهید دو مقاله ضمیمه را) چه احساسی داشته است؟ در بهترین و محترمانه ترین شکل آن می توان حدس زد که ایشان با خود چنین می گفته «کسی چه می فهمد، کی به کیه...» آیا چنین درکی از خواننده داشتن

بی‌احترامی به خواننده های مقاله نیست؟ آیا این چنین از اعتماد دیگران سوء استفاده کردن درست است؟ مگر خواننده باید یک چشمش به متن و چشم دیگرش به دست آقای نویسنده باشد که سرش کلاه نگذارد؟ مگر ارضاء خودخواهی های جاه طلبانه چقدر مهم است که باید خواننده، نادان تصور شود، اعتماد خواننده به نویسنده لگدمال شود، حقوق دیگران ربوده شود؟ آخر این چه راه رسمی است که امثال پیمان صنعتکارها در پیش می گیرند؟ آیا ذره ای عرق به کارگران در کار آقای صنعتکار هست؟ واقعاً اطرافیان پیمان صنعتکار در این مورد چه موضعی دارند؟

در آخر به عنوان بخشی از دست اندرکاران کندوکاو در سال ۵۷ از آقای خوزستانی که مسئولیت «کارمزد» را به عهده دارد می خواهیم به خاطر رعایت قانون مطبوعات هم که شده، اگر اعتقادی به رعایت حقوق مطبوعاتی دارند، به هر شکل ممکن چه در نشریه‌ی خودشان و اگر نشریه‌ی کارمزد دیگر منتشر نمی شود در دیگر نشریات از دست اندرکاران نشریه کندوکاو عذرخواهی کنند. به اطلاع ایشان می رسانیم که امروز مدیران خیلی از نشریات مقالاتی که برای نشریه‌ی دیگری فرستاده باشد، یا قبلاً در نشریات دیگری درج شده باشد، از چاپ آن در نشریه‌ی خودشان خودداری می کنند یا اگر مقاله ترجمه است قید می کنند که نسخه اصلی را همراه ترجمه به دفتر نشریه بفرستند. حال چگونه است که آقای خوزستانی بدون در نظر گرفتن این موارد اقدام به چاپ مقاله مذکور می کند؟ مقاله ای که نویسنده دیگری آن را نوشته، در یک کار جمعی به چاپ رسیده، همه به اسم آقای پیمان صنعتکار ثبت شده!!؟ جای دارد ایشان رسماً صف خود را از نویسنده مقاله جدا کنند.

بخشی از کارگران فعال (کندوکاو سابق) ۱۶ فروردین ۱۳۸۰